

شعر جلاد از موريس اوگدان شاعر امريكائى،

ترجمه احد قربانى دهنارى

توضیح ضرور:

این شعر را سال‌ها پیش ترجمه و منتشر کردم، باز نشر آن به‌خاطر آمدن جلاد است و پیامد نه نگفتن ما.

بند ۱

جلادی به شهر ما آمد،
بوی طلا و خون و آتش می‌داد،
و تمام محلات شهر از رفت و آمدش سرشار از ترس شد،
و سکوی دارش را در میدان دادگاه برپا ساخت.

سکوی دار جنب دادگاه قرار داشت
پهنای سکو به پهنای در دادگاه؛
با قابی به بلندی یا شاید کمی بلندتر از
طاق درب ورودی دادگاه.

و ما هر گاه فرصتی داشتیم، با شگفتی از خود می‌پرسیدیم:
جنایتکار کیست، جرمش چیست؟
جلاد با طناب کنفی زرد رنگ گره‌خورده
در مشتش محاکمه می‌کرد.

با آنکه بی‌گناه بودیم،

با ترس از برابر چشمان سربی ساچمه‌سانش گذشتیم؛
تا یکی فریاد زد: "جلاد، او کیست؟"
برای چه کسی چوبه دار برپا کردید؟ "



آنگاه چشمان ساچمه‌سانش برقی زد،
و بجای پاسخ، چیستانی را مطرح کرد:
او گفت: "طنابِ دار نصیب کسی خواهد شد
که بیشترین خدمت را به من بکند."

و او پایین آمد و دستش را
برشانه مردی گذاشت که از سرزمین دیگری آمده بود -
و ما دوباره برای اندوهی دیگر آهی سرد کشیدیم
گرفتاری دیگری در دست جلاد، فراغ خاطر ما شد.

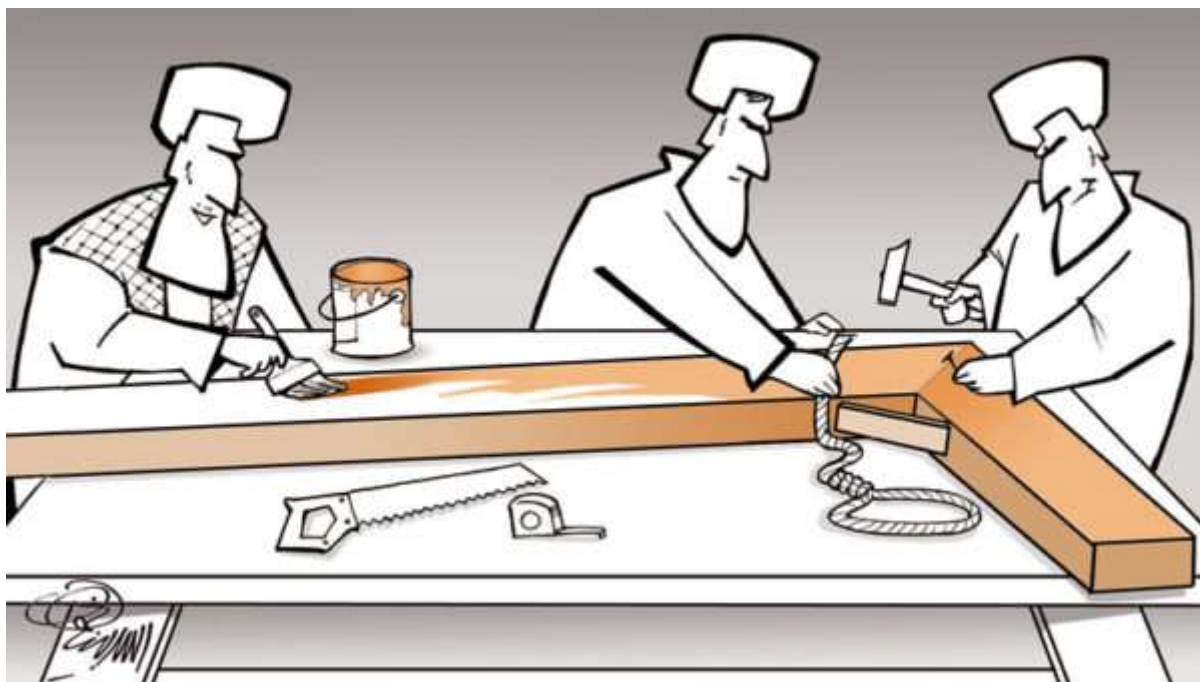
و سکوی دار در میانه چمن محوطه دادگاه
فردا پیش از برآمدن خورشید در هم شکسته و جمع‌آوری خواهد شد.
از اینرو، مانع او نشدیم و کسی اعتراضی نکرد
به احترام هیبت جلادیش.

بند ۲

خورشید روز بعد به آرامی برآمد
بر بام‌ها و خیابان‌های شهر آرام ما
و چوبه دار در میدان دادگاه بر پا بود،
خشن و سیاه در هوای بامدادی.

و جلاد در جایگاه همیشگی‌اش ایستاد
با طناب زرد کنفی در دستش؛
با چشمان ساچمه‌سانش و چانه‌ای دراز چون پوزه‌ی اردک ماهی
و آگاه و مسلط به کار خویش.

و ما فریاد زدیم: "جلاد، هنوز کارت تمام نشد؟
دیروز، با آن خارجی؟
سپس شگفت‌زده و سرگردان سکوت کردیم:
"اوه، نه فقط برای او چوبه‌دار بر پا نشد..."



او در حالی که به ما نگاه می‌کرد، خندید و ادامه داد:
"... آیا فکر می‌کنید من این همه دم و دستگاه را با وسواس
فقط برای اعدام یک نفر برپا کردم؟ این کاریست که من می‌کنم،
حال که طناب نو است آنرا بکار می‌گیرم. "

آنگاه یکی فریاد زد: "قاتل!" دیگری: "شرمت باد!"
و جلاد به میان ما آمد
پیش آن مرد رفت و گفت: "آیا از او طرفداری می‌کنی
"از کسی که محکوم به دار آویختن شد؟"

و دستش را روی دست او گذاشت
و ما با ترس ناگهان عقب نشینی کردیم
راه را برای او گشودیم، و کسی اعتراضی نکرد
از ترس از هیبت جلادیش.

آن شب با وحشت و شگفتی دیدیم
سکوی دارِ جلاد رشد کرده بود.
با آبیاری خون‌ها در پای آن
سکوی دار ریشه دوانیده بود؛

اکنون پهنای آن به اندازه و یا کمی بزرگتر
از پلکان ورودی دادگاه شد،
بلندی آن به بلندی تابلو دادگاه، یا تقریباً،
به بلندی نصف دیوار دادگاه شد.

بند ۳

سومین نفر که دستگیر کرد - همه شنیده بودیم -
یک کافرِ نزول‌خور بود،
و جلاد گفت: "چکار باید کرد
با یک اعدامی، او یهودی است؟"

و ما فریاد زدیم: "آیا او همانی نیست که
صادقانه به شما خدمت کرده است؟
جلاد لبخند زد: "این طرحی هوشمندانه است
کوشیدن برای ارزیابی استقامت چوبه‌ی دار. "

چهارمین نفر سیاهپوستی بود، متهم به آوازخوانی
آرامش ما را سخت و طولانی بهم ریخت.
و او به ما گفت: "برای چه نگرانید،
"برای یک محکوم - یک محکوم و سیاه پوست؟"

پنجمین. ششمین. و ما دوباره فریاد زدیم:
"جلاد، جلاد، آیا این آخرین است؟"
او گفت، "این ترفندی است که ما جلادها می دانیم
برای آسانتر کردن اعدام."

و از اینرو، ما دست برداشتیم و بیشتر نپرسیدیم،
همانطور که جلاد امتیازات خونینش را بر می شمرد؛
روز به روز، شب به شب،
سکوی دار به ارتفاعی هیولائی رشد کرد.

بالهای دار گسترده و گشوده شدند
تا همه‌ی میدان را در سایه شوم خود گرفتند؛
و چوبه دار همچون هیولائی به پایین می نگرست،
و سایه خود را در سراسر شهر می افکند.

بند ۴

سپس، جلاد از میان شهر آمد
و در خیابان‌های خالی نام مرا صدا زد -
و من به بلندای دار نگاهی انداختم
و فکر کردم: "دیگر هیچکس نمانده

برای اعدام کردن، و از اینرو مرا فرا می خواند
تا کمک کنم که بساط دار را برچینیم."
و من خوشبین و امیدوار
به سوی طناب دار جلاد رفتم.

وقتی از میان شهر سوت و کور، به میدان دادگاه رسیدم،
او به من لبخندی زد،
رشته تافته‌ی زرد کنف
منعطف و کشیده در دستانش بود.

و او سوت زنان دریچه‌ی سکوی دار را امتحان کرد
و آن با ضربه‌ای محکم و ناگهانی پائین آمد -
و سپس با لبخند مضمئزکننده‌ای
دستش را بر روی دستم گذاشت.

سپس، من فریاد زدم: "جلاد، تو مرا فریب دادی!"
"دار تو برای مردانی دیگر بر پا شده بود،
بانگ برآوردم: "و من از مخالفان تو نیستم،
تو به من دروغ گفتی جلاد، دروغی کثیف!"

آنگاه چشمان ساچمه‌سانش برقی زد و گفت:
"من به تو دروغ گفتم؟ من تو را فریب دادم؟
نه، من به تو بی‌پرده پاسخ دادم و حقیقت را آشکارا گفتم:
سکوی دار برای کسی غیر از تو بر پا نشده بود.

"چه کسی صادقانه‌تر از تو بمن خدمت کرده است،
تو با آن امید بزدلانها؟ « و ادامه داد:
"و کجایند آنهایی که اکنون می‌توانستند
در کنار تو باشند برای نفع جامعه؟ "

من با احترام زمزمه کردم: "مردند."

جلاد مرا تصحیح کرد: "به قتل رسیدند"،
"نخست آن مرد خارجی، سپس یهودی ...
من هیچکاری بیش از آنچه شما به من اجازه دادید، انجام نادم."

زیر چوبه دار که جلوی آسمان را گرفته بود
هیچکس به تنهایی من نایستاده بود -
و جلاد مرا حلق آویز کرد و صدایی آنجا نبود که برایم بر بیاید
در آن میدان خالی شهر، تا بگوید: "دست نگهدار".

شعر از موريس اوگدان شاعر امریکائی (1902-1971) Maurice Ogden برگردان:
احد قربانی دهناری

به نقل از کتاب: یک دامن گل از گلستان جهان، برگزیده شعرهای شاعران جهان، احد
قربانی دهناری

[متن کامل شعر](#) و [ویدئو فیلم](#) های گوناگونی که بر اساس این شعر ساخته شده را با
جستجوی کردن maurice ogden hangman در فضای مجازی می توانید پیدا کنید،
گوش کنید و یا تماشا کنید.

از آنجائی که بخش زیادی از شعر به ویژه آن واژه‌ها و اشاراتی که بار فرهنگی و تاریخی
دارند، قابل ترجمه نیستند و از آنجائی هیچ لذتی بالاتر خواندن شعر به زبان اصلی نیست،
متن اصلی شعر را پیوست می‌کنم.

احد قربانی دهناری

تلگرام: @ahaddehnari

[متن اصلی شعر جلاد به زبان انگلیسی](#)

Stanza 1

Into our town the Hangman came,
Smelling of gold and blood and flame,
And he paced our bricks with a diffident air,

And built his frame on the courthouse square.

The scaffold stood by the courthouse side,
only as wide as the door was wide;
A frame as tall, or little more,
Than the capping sill of the courthouse door.

And we wondered, whenever we had the time,
Who the criminal, what the crime,
The Hangman judged with the yellow twist,
Of knotted hemp in his busy fist.

And innocent though we were, with dread
We passed those eyes of buckshot lead;
Till one cried: "Hangman, who is he,
For whom you raise the gallows-tree?"

Then a twinkle grew in the buckshot eye,
And he gave us a riddle instead of reply:
"He who serves me best," said he,
"Shall earn the rope on the gallows-tree."

And he stepped down, and laid his hand
On a man who came from another land -
And we breathed again, for another's grief
At the Hangman's hand was our relief.

And the gallows-frame on the courthouse lawn
By tomorrow's sun would be struck and gone.
So, we gave him way, and no one spoke,
Out of respect for his hangman's cloak.

Stanza 2

The next day's sun looked mildly down
On roof and street in our quiet town
And, stark and black in the morning air,
The gallows-tree on the courthouse square.

And the Hangman stood at his usual stand
With the yellow hemp in his busy hand;
With his buckshot eye and his jaw like a pike
And his air so knowing and businesslike.

And we cried: "Hangman, have you not done,
Yesterday, with the alien one?"
Then we fell silent, and stood amazed:
"Oh, not for him was the gallows raised..."

He laughed a laugh as he looked at us:
"Did you think I'd gone to all this fuss
To hang one man? That's a thing I do
To stretch the rope when the rope is new."

Then one cried, "Murderer!" One cried, "Shame!"
And into our midst the Hangman came
To that man's place. "Do you hold," said he,
"With him that was meant for the gallows-tree?"

And he laid his hand on that one's arm,
And we shrank back in quick alarm,
And we gave him way, and no one spoke
Out of fear of his hangman's cloak.

That night we saw with dread surprise
The Hangman's scaffold had grown in size.
Fed by the blood beneath the chute
The gallows-tree had taken root;

Now as wide, or a little more,
Than the steps that led to the courthouse door,
As tall as the writing, or nearly as tall,
Halfway up on the courthouse wall.

Stanza 3

The third he took — we had all heard tell —
Was a usurer and infidel,
And "What," said the Hangman, "have you to do
With the gallows-bound, and he a Jew?"

And we cried out: "Is this one he
Who has served you well and faithfully?"
The Hangman smiled: "It's a clever scheme
To try the strength of the gallows-beam."

The fourth man's dark, accusing song
Had scratched out comfort hard and long;
And "What concern," he gave us back,
"Have you for the doomed - the doomed and Black?"

The fifth. The sixth. And we cried again:
"Hangman, Hangman, is this the last?"
"It's a trick," he said, "that we hangmen know
For easing the trap when the trap springs slow."

And so, we ceased, and asked no more,
As the Hangman tallied his bloody score;
And sun by sun, and night by night,
The gallows grew to monstrous height.

The wings of the scaffold opened wide
Till they covered the square from side to side;
And the monster cross-beam, looking down,
Cast its shadow across the town.

Stanza 4

Then through the town the Hangman came
And called in the empty streets my name —
And I looked at the gallows soaring tall
And thought: "There is no one left at all

For hanging, and so he calls to me
To help pull down the gallows-tree."
And I went out with right good hope
To the Hangman's tree and the Hangman's rope.

He smiled at me as I came down
To the courthouse square through the silent town,
And supple and stretched in his busy hand
Was the yellow twist of the hempen strand.

And he whistled his tune as he tried the trap
And it sprang down with a ready snap —
And then with a smile of awful command,
He laid his hand upon my hand.

"You tricked me, Hangman!" I shouted then,
"That your scaffold was built for other men,
And I'm no henchman of yours," I cried,
"You lied to me, Hangman, foully lied!"

Then a twinkle grew in his buckshot eye:
"Lied to you? Tricked you?" he said, "Not I.
For I answered straight and I told you true:
The scaffold was raised for none but you.

"For who has served me more faithfully
Than you with your coward's hope?" said he,
"And where are the others that might have stood
Side by your side in the common good?"

"Dead," I whispered; and amiably
"Murdered," the Hangman corrected me:
"First the alien, then the Jew...
I did no more than you let me do."

Beneath the beam that blocked the sky,
None had stood so alone as I –
And the Hangman strapped me, and no voice there
Cried "Stay" for me in the empty square.